



پایان فلسفه اخلاق / امتناع یا امکان شناخت حقیقت در تفکر معاصر غرب

در بررسی تحولات اندیشه غرب، در بسیاری از حوزه‌ها به‌ویژه در قلمرو اخلاق و فلسفه اخلاق، انبوه مترامی از آرا و مکاتب وجود دارد بدون اینکه بتوان به کمترین هماهنگی، همخوانی و هم‌سویی میان آنها دست یافت.

در بررسی تحولات اندیشه غرب، در بسیاری از حوزه‌ها به‌ویژه در قلمرو اخلاق و فلسفه اخلاق، انبوه مترامی از آرا و مکاتب وجود دارد بدون اینکه بتوان به کمترین هماهنگی، همخوانی و هم‌سویی میان آنها دست یافت. به گزارش خبرگزاری مهر، مطلب ذیل با عنوان پایان فلسفه اخلاق، امتناع یا امکان شناخت حقیقت در تفکر معاصر غرب نوشته دکتر سیداحمد رهنمایی در شماره ۶ ماهنامه عصر اندیشه منتشر شد که اکنون شما را به مطالعه آن دعوت می‌کنیم. یکی از راه‌های اصلی شناخت چارچوب‌های فکری غرب معاصر، درک جایگاه، تعریف اخلاق و فلسفه اخلاق در فضای آکادمیک کشورهای غربی است. در بررسی تحولات اندیشه غرب، در بسیاری از حوزه‌ها، به‌ویژه در قلمرو اخلاق و فلسفه اخلاق، انبوه مترامی از آراء و مکاتب وجود دارد بدون اینکه بتوان به کمترین هماهنگی، همخوانی و هم‌سویی میان آنها دست یافت. از این رو، تعاریف مصطلح ارائه شده از اخلاق و فلسفه اخلاق به استناد این فراوانی آراء و مکاتب، از نظریه‌ای تا نظریه دیگر و از مکتبی تا مکتب دیگر متفاوت خواهد بود؛ از دیدگاه‌ها و مکاتب مبتنی بر آموزه‌های دینی و خرد ناب انسانی گرفته تا دیدگاه‌ها و مکاتب کاملاً لائیک و مبتنی بر لیبرالیسم و لیبرتینیسم، همه طیف وسیعی از آراء و مکاتب غربی مربوط به اخلاق و فلسفه اخلاق را در بر می‌گیرند.

به‌عنوان نمونه در سایه نظام لیبرال - دموکراسی غرب، اخلاق به تصویر یک فرد یا شهروند خوب، آن هم با معیارهای شخصی و نسبی و پلورالیستی محدود و تفسیر می‌گردد. فلسفه اخلاق نیز به نوبه خود به تفسیر چپستی، چرایی و چگونگی اخلاق و مبانی و اصول حاکم بر اخلاق و رفتار اخلاقی با تکیه بر انباشتی از جریان‌های فکری نظیر لیبرالیسم، سکولاریسم، پلورالیسم، لیبرتینیسم، در محور عمودی و به پشتوانه مکاتب گوناگونی چون منفعت‌گرایی، لذت‌گرایی، قدرت‌گرایی، نتیجه‌گرایی و عمل‌گرایی، در محور افقی می‌پردازد.

سوال اینجاست که از نظر فلسفی در غرب معاصر اخلاق به کجا رسیده است؟ نظام اخلاقی غرب با همه پراکندگی‌هایش به بن‌بستی چالش‌برانگیز گرفتار شده است که گریز از آن برای غرب سخت، طاقت فرسا و تا حدودی امکان‌ناپذیر شده است. سردرگمی ناشی از بی‌ثباتی نظام اخلاقی غرب همه نظامات غرب، اعم از نظامات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی، آموزشی و... را تحت تاثیر قرار داده و بنیاد این نظامات را تا حدود فراوانی متزلزل ساخته است.^۱

در مورد حس حقیقت‌جویی نیز غرب دچار بحران است. احدی نمی‌تواند منکر حس حقیقت‌جویی باشد، زیرا چنین حسی امری فطری سرشته شده با هویت انسان است، اما از نگاه فلسفه اخلاق غرب با ساختار و محتوای خودحقیقت‌آمری شخصی، نسبی و بدون پشتوانه عینی است. با این بیان، فلسفه اخلاق رایج غرب تا هنگامی که در وضع موجود باقی بماند، هر چه را حقیقت بپندارد، چیزی جز برداشت‌های ناپایدار شخصی و یک‌سونگرانه نخواهد بود و در این صورت برای چنین فلسفه اخلاقی امکان دستیابی به حقیقت ناب وجود نخواهد داشت.^۲

از دیگر سو غرب سال‌هاست که با پروژه اسلام‌ستیزی سروکار دارد، اما آیا در نهادهای عمومی غربی و به‌طور علنی نیز می‌توان فازهای این پروژه را دید؟ نظر به هراسی که دولت‌های غربی نسبت به حضور و نقش شهروندان مسلمان کشورهای غربی دارند، معمولاً سعی می‌کنند از طرق غیر مستقیم و بعضاً ناآشکار به جو و فضای اسلام‌ستیزی دامن بزنند. این دولت‌ها سعی دارند به جهان وانمود کنند که کشور و دولتشان سرسلسله جناب و مهد دموکراسی است و نسبت به هیچ گرایشی، دینی و غیر دینی، تعصبی به خرج نمی‌دهند.

همواره یکی از افتخارات خود را این شمرده و برمی‌شمردند که کشورشان نه تنها چند ملیتی که چند فرهنگی (multiculturalism) است، اما همه می‌دانند و خودشان نیز باور دارند که این نوعی ظاهرسازی و فریبندگی بیش نیست و با نیاتشان ناهمخوان و با رفتارشان بسیار فاصله دارد. معمولاً سیاست دولت‌های غربی بر این نیست که نهادهای دولتی غرب مستقیماً به جریان اسلام‌ستیزی دامن بزنند. جریان اسلام‌ستیزی در غرب بیشتر به‌صورت مرموز و به‌طور نیابتی، آن هم از طریق روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها و عموماً رسانه‌های نوشتاری و یا سناریوها و فیلم‌های سینمایی و سریال‌های تلویزیونی، البته با پشتوانه مالی و سیاسی و فرهنگی آشکار و مرموز دولت‌های غربی و مجامع وابسته به جریان حاکم بر غرب صورت می‌پذیرد.

یکی دیگر از ترفندهای دول غربی این است که نخست چهره‌ای سخیف و ناشایست از اسلام می‌سازند، سپس عواملی را برای ترویج این چهره برمی‌گمارند تا افراد ناآگاه را با کینه توزی به جانب آن نسخه ساخته و پرداخته شده از اسلام جلب و جذب نمایند. در مرحله بعد هواداران چنین اسلامی را برای ارتکاب جرایم انسانی و اقدامات خشن و به دور از انسانیت، اما به نام اسلام و با فریاد اسلام‌خواهی و حتی با شعار تشکیل دولت اسلامی می‌پروراندند. «داعش» نمونه‌ای از محصولات ترفندهای شیطانی غرب به شمار می‌رود که به طور نیابتی مسئولیت تخریب چهره اسلام ناب محمدی را بر عهده گرفته است.

پی نوشت:

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «رابرت جی‌رینگر» آمریکایی، ترجمه «احمد تقی‌پور» با عنوان «فروپاشی تمدن غرب» مراجعه

کنید.

۲. برای اطلاعات بیشتر به کتاب «بنیاد اخلاق» تألیف دکتر «مجتبی مصباح» مراجعه شود.